

Examination and Critique of the Political Anthropology of Contemporary Western Schools of Thought

Jamal Nabavi  / Level Four Student of the Seminary of Khorasan and Researcher at the Higher School of Fiqh of Al-e Muhammad jamal.nabavi1@gmail.com

Received: 2025/09/17 - Accepted: 2025/11/18

Abstract

Individual jurisprudence has long been the dominant approach in the legal reasoning of Muslim jurists. Social jurisprudence, by contrast, represents a novel approach to fiqh studies that brings about significant transformations in legal rulings. In this study, social jurisprudence is defined as an approach in which the jurist, in the process of deriving rulings, takes into account the social consequences of legal opinions and the requirements of society, whereas such considerations are absent in individual jurisprudence. Based on this definition and after evaluating various viewpoints, the study employs an analytical-comparative method with a critical approach to examine the similarities and differences between individual and social jurisprudence in terms of their outcomes and implications. The findings show that both approaches share similarities in their systematic derivation of rulings from legal sources, attention to both the individual and society, engagement with behavioral rulings, and formulation of both prescriptive and declarative laws. Their differences include the following: in individual jurisprudence, the subject of legal rulings is determined by the individual legally responsible, whereas in social jurisprudence it is society as a whole; governmental rulings constitute a distinctive output of social jurisprudence; the ultimate aim of individual jurisprudence is divine satisfaction and otherworldly salvation, while social jurisprudence also seeks the establishment of religion in society; and social jurisprudence, in addition to behavioral rulings, addresses strategic rulings (such as macro-level policymaking) and structural rulings (such as defining the desired political and economic order).

Keywords: individual jurisprudence; social jurisprudence; outcomes of individual jurisprudence; outcomes of social jurisprudence; social approach to Fiqh

تشابهات و تمایزات فقه فردی و فقه اجتماعی با تأکید بر نتایج و آثار

jamal.nabavil@gmail.com

جمال نبوی  سطح چهار حوزه علمیه خراسان و پژوهشگر مدرسه عالی فقاقت عالم آل محمد ﷺ

دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۶ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۲۷

چکیده

فقه فردی رویکرد غالب در استنباط‌های فقیهان بوده است. فقه اجتماعی رویکردی نوین در فقه پژوهی است که تحول ویژه‌ای در فتاوی فقهی پدید می‌آورد. در این پژوهش فقه اجتماعی رویکردی فقهی دانسته شد که در آن فقیه در استنباط خود به پیامدهای اجتماعی فتوا و اقتضانات جامعه توجه دارد؛ درحالی‌که در فقه فردی چنین توجهی وجود ندارد. پژوهش حاضر بر اساس تعریف فوق و پس از ارزیابی نظرات مختلف، با استفاده از شیوه تحلیلی - تطبیقی و با رویکرد انتقادی در بحث تشابهات و تمایزات فقه فردی و اجتماعی در نتایج و آثار، به این نتایج دست یافت: فقه فردی و اجتماعی در ارائه احکام شرعی مبتنی بر منابع فقه، توجه به فرد و جامعه، پرداختن به احکام رفتاری و ارائه احکام وضعی و تکلیفی شباهت دارند. تمایز این دو رویکرد فقهی عبارت است از: تشخیص‌دهنده موضوع احکام در فقه فردی خود مکلف است، ولی در فقه اجتماعی، جامعه است. احکام حکومتی یکی از خروجی‌های مختص فقه اجتماعی است. غایت فقه فردی کسب رضایت الهی و سعادت اخروی است، ولی در فقه اجتماعی به اقامه دین در جامعه نیز توجه می‌شود. در فقه اجتماعی علاوه بر احکام رفتاری به احکام راهبردی (نظیر سیاست‌گذاری‌های کلان) و احکام ساختاری (نظیر تبیین ساختار مطلوب سیاسی و اقتصادی) توجه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: فقه فردی، فقه اجتماعی، نتایج و آثار فقه فردی، نتایج و آثار فقه اجتماعی، رویکرد اجتماعی به فقه.

بیان مسئله

در دههٔ اخیر بحث فقه اجتماعی در میان پژوهشگران فقهی و در مجامع علمی مطرح شده است. این رویکرد نوین فقهی موجب پیدایش دگرگونی‌هایی در فرآیند استنباط و به تبع آن خروجی دستگاه فقاہت می‌شود. مقایسهٔ فقه فردی و اجتماعی و کشف تشابهات و تمایزات آن دو در نتایج و آثار، افق‌های تازه‌ای را پیش روی پژوهش‌های فقهی می‌گشاید؛ زیرا پژوهشگران حوزهٔ فقه بر اساس رویکرد اجتماعی به فقه، به دستاوردهای ویژهٔ فقهی می‌رسند که بر اساس نگاه فردی به فقه قابل دستیابی نبوده است.

با توجه به اینکه فقه اجتماعی از بحث‌هایی است که در دههٔ اخیر در مجامع فقهی مطرح شده است و پیشینهٔ چندانی ندارد، مقایسهٔ فقه فردی و فقه اجتماعی از جهت نتایج و آثار و بررسی تشابهات و تمایزات آنها از این جهت، تا کنون در پژوهشی مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است. این پژوهش با بهره‌گیری از روش تحلیلی - تطبیقی و رویکرد انتقادی تلاش کرده است شباهت‌ها و تفاوت‌های فقه فردی و اجتماعی در نتایج و آثار را تبیین کند. در این مقاله، ابتدا مفهوم فقه، فقه فردی و فقه اجتماعی تبیین می‌گردد، و سپس با ارائهٔ تحلیلی معناشناختی، تشابهات و تمایزات فقه فردی و اجتماعی در حوزهٔ نتایج و آثار تشریح می‌شود.

پرسش اصلی این پژوهش عبارت است از: تشابهات و تمایزات فقه فردی و فقه اجتماعی در نتایج و آثار چیست؟

پیشینهٔ پژوهش

بر اساس جست‌وجوی نگارنده، پژوهشی که مستقلاً به تبیین تشابهات و تمایزات فقه فردی و فقه اجتماعی در نتایج و آثار بپردازد یافت نشد، لکن در برخی پژوهش‌ها به پاره‌ای از تمایزات فقه فردی و فقه اجتماعی (یا مفاهیم قریب به آن نظیر فقه حکومتی) در نتایج و آثار اشاره شده است که در ذیل مهم‌ترین آنها مطرح می‌شود.

۱. فقه اجتماعی، نوشتهٔ محمدجواد ارسطا (۱۳۹۹).

در این نوشتار مؤلف ابتدا به بررسی تعریف فقه اجتماعی، مکلفین در فقه اجتماعی، روش حل مسئله در این رویکرد فقهی و اقتضانات آن پرداخته است؛ در ادامه به برخی از قواعد فقهی جاری در فقه اجتماعی نظیر قاعدهٔ منع استنثار، رفق و مدارا و اصل تسهیل و تیسیر اشاره نموده است؛ سپس ایشان به رابطهٔ فقه اجتماعی و حکومت اسلامی پرداخته است و در فصل آخر به تبیین ساختار مطلوب حکومت اسلامی اشاره کرده است.

۲. فقه اجتماعی (مصاحبه با اساتید حوزه و دانشگاه)، نوشتهٔ محمدباقر ربانی (۱۳۹۳).

در این نوشتار، مجموعه مصاحبه‌هایی پیرامون فقه اجتماعی با برخی اساتید مطرح در این حوزه، گردآوری شده است. مباحثی نظیر تعریف فقه اجتماعی، اقسام فقه اجتماعی، انواع جامعه، اقسام مکلف، مبانی فقه اجتماعی، روش‌شناسی فقه اجتماعی، موانع رشد فقه اجتماعی، اجرایی شدن فقه اجتماعی و تعامل فقه و جامعه از جمله

مباحثی است که در مصاحبه‌های انجام‌شده، مورد اشاره قرار گرفته است.

۳. مقاله «تشابهات و تمایزات فقه فردی و حکومتی»، نوشته حسین عندلیب (۱۳۹۶).

نویسنده این مقاله با تأکید بر اهمیت روش‌شناسی و خصوصاً روش‌شناسی علم فقه، اشاره می‌کند که در فقه دو روش فردگرایانه و جمع‌گرایانه وجود دارد؛ در روش نخست تنها به فرد و شرایط او التفات می‌شود، ولی در روش دوم به فرد به‌عنوان بخشی از یک جامعه نظر می‌شود و شرایط پیچیده حاکم بر جامعه نیز مورد عنایت است. پرسش اصلی این پژوهش این است که فقه فردی و فقه حکومتی چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟ پاسخ این پرسش که با روش توصیفی - تحلیلی به‌دست آمده است، بیانگر این است که در برخی حوزه‌ها نظیر منابع، این دو رویکرد فقهی با یکدیگر شباهت دارند و در برخی از حوزه‌های دیگر نظیر ارکان و مقومات از یکدیگر متمایز می‌گردند.

۴. مقاله «تفاوت‌های فقه فردی و حکومتی از منظر شناخت موضوع، تکلیف و مکلف»، نوشته محمدجواد

حیدری خراسانی، محمد نوذری فردوسی و علی خلف‌خانی (۱۳۹۲).

در این مقاله، نویسندگان فقه فردی را دانشی روشمند می‌دانند که با تکیه بر مقوله حجیت در پی کشف احکام شرعی است. این روش، در استنباط احکام و تطبیق آن بر موضوعات دارای ماهیت جزءنگر و منطقی انحلالی و تجزیه‌ای است، لکن فقه حکومتی که ریشه در نیازهای اجتماعی دارد، باورمند به تحول در روش کشف حکم، شناخت موضوعات و انطباق احکام بر موضوعات بر اساس منطق مجموعه‌نگر است. تفاوت این دو رویکرد، منجر به پیدایش تمایزاتی در عرصه‌شناسایی موضوعات، تکالیف و مکلفان می‌گردد. نویسندگان این مقاله با نگاه روش‌شناسانه و درجه‌دو، در تلاش هستند تا تمایزات فقه فردی و فقه حکومتی را از جهت موضوع، تکلیف و مکلف تبیین نمایند.

نوآوری این نوشتار در مقایسه با آثار پیشین، آن است که اولاً به بررسی وجوه اشتراک فقه فردی و فقه اجتماعی در نتایج و آثار پرداخته و ثانیاً تمرکز خود را بر تمایزات این دو در همین حوزه (یعنی حوزه نتایج و آثار) نهاده است؛ درحالی‌که در آثار مشابه، علاوه بر اینکه از تحلیل اشتراکات غفلت شده، تمایزات مطرح‌شده نیز غالباً خارج از حوزه نتایج و آثار و بدون تمرکز منسجم بر این بُعد بوده‌اند. افزون بر این، مقاله حاضر با نگاهی انتقادی به تحلیل‌های پیشین، برخی از تمایزات ذکرشده در آن آثار را مورد بازبینی قرار داده و در مواردی آنها را ناصواب ارزیابی کرده است. به این ترتیب، مقاله حاضر ضمن برخورداری از رویکرد انتقادی، گامی نو در تحلیل تطبیقی فقه فردی و فقه اجتماعی در حوزه نتایج و آثار برداشته است.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. مفهوم‌شناسی واژه فقه

تعاریف لغوی مختلفی برای واژه «فقه» بیان شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

برخی از اهل لغت «فقه» را به معنای «فهم» دانسته‌اند (جوهری، ۱۳۷۶ ق، ص ۲۲۴۳)، و بدین جهت بسیاری از فقیهان در کتب فقهی یا اصولی معنای لغوی «فقه» را «فهم» دانسته‌اند (شهید اول، بی تا، ج ۱، ص ۳۰؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱، ص ۳۰؛ میرزای قمی، ۱۴۳۰ ق، ج ۱، ص ۳۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۳ ق، ص ۵۳۹).

برخی دیگر از اهل لغت «فقه» را به معنای «علم» دانسته‌اند (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۴۴۲؛ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۹، ص ۷۲) و دسته سوم «فقه» را به «فهم و درک معنا از روی تأمل و دقت» تفسیر کرده‌اند (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۹، ص ۱۲۳)، و بر اساس همین تفسیر سوم است که ابو‌هلال عسکری در بیان تفاوت «فقه» و «علم» می‌گوید: «فقه بر علم به مفاد کلام همراه با تأمل گفته می‌شود» (عسکری، ۱۴۰۰ ق، ص ۸۰) دسته چهارم اهل لغت، فقه را منحصر در علم نظری دانسته‌اند و آن را «رسیدن به علم غایب از علم شاهد (حاضر)» دانسته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۶۴۲). این معنا به معنای سابق نزدیک است؛ چراکه حصول این معنا بدون تأمل و دقت میسر نیست. برخی دیگر از فقها در مقام تفسیر لغوی واژه «فقه» سخن دسته چهارم اهل لغت را مبنای خود قرار داده‌اند (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳ ق، ج ۵، ص ۱۹۹؛ عمید زنجانی، ۱۴۲۱ ق، ج ۳، ص ۹۸؛ مشکینی اردبیلی، ۱۳۹۲ ب، ص ۱۷).

معروف‌ترین تعریف اصطلاحی مطرح‌شده برای «فقه» عبارت است از: «علم به احکام شرعی فرعی که از ادله تفصیلی به دست آمده باشد» (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ ق، ج ۲، ص ۲۶۴؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۵؛ ۱۳۶۱، ص ۵؛ میرداماد، بی تا، ص ۳؛ بحرالعلوم، ۱۴۲۷ ق، ص ۵؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹ ق، ص ۱۹، ص ۶۰۵؛ طباطبایی حائری، بی تا، ص ۴۱۴).

فقها در کتب خود قیدهایی موجود در این تعریف را تشریح کرده‌اند؛ صاحب معالم در تبیین قیدهایی این تعریف می‌گوید:

با قید «احکام» علم به ذوات مثل علم به زید، و علم به صفات مثل علم به کرم و شجاعت او، و علم به افعال مثل علم به نوشتن و خیاطی او، از تعریف خارج می‌شود. با قید «شرعی» احکام غیرشرعی مثل احکام عقلی محض یا احکام لغوی از تعریف خارج می‌شود. با قید «فرعی» احکام شرعی اصولی خارج می‌گردد. به واسطه قید «از ادله» علم خداوند سبحان و ملائکه و انبیا خارج می‌شود، و به واسطه قید «تفصیلی» علم مقلد در مسائل فقهی خارج می‌شود؛ زیرا علم او از دلیل اجمالی اخذ شده است (عاملی (ابن شهید ثانی)، بی تا، ص ۲۶).

۱-۲. مفهوم‌شناسی فقه فردی

تعاریف گوناگونی برای فقه فردی مطرح شده است. در این قسمت به برخی از آنها اشاره می‌شود. تعریف اول: فقه فردی فقهی است که به بیان احکام تکلیفی و وضعی مرتبط با انسان‌ها از آن جهت که فردی‌اند می‌پردازد (ذوقی و قاضیان، ۱۴۰۱، ص ۱۲۸).

تعریف دوم: فقه فردی یا نگاه فردگرایانه به فقه عبارت است از: نگاهی ویژه به دانش فقه که بر اساس آن، این دانش تنها رابطه انسان با خداوند را تنظیم می‌کند و قلمرو آن تنها اعمال فردی انسان است. بر اساس این تعریف، فقیه می‌تواند بدون توجه به شبکه و نظام‌واره احکام، حکم موضوعات مختلف را استنباط کند؛ زیرا درصدد اداره جامعه و حکومت اسلامی نیست تا به نظام‌مند بودن احکام توجه داشته باشد. بر این اساس است که در مسائل مدیریتی و اجتماعی فقه از اداره جامعه کنار گذاشته می‌شود و غیرفقیهان متصدی مدیریت جامعه بر اساس مقتضیات زمان و مکان خواهند شد (عندلیب، ۱۳۹۶، ص ۱۱۳).

تعاریف فوق، فقه فردی را ناظر به حیطة فرد می‌دانند و می‌توان آنها را تعریف «فقه الفرد» دانست، لکن زمانی که (فردی بودن) به‌عنوان صفت برای فقه استعمال می‌شود، در واقع به رویکردی اشاره دارد که ناظر به تمام ابواب فقه (حتی ابوابی که جنبه اجتماعی دارد) است، لکن با رویکرد فردی به تمام فقه نگاه می‌شود. نگارنده بر این باور است که فقه فردی رویکرد فقهی است که بر اساس آن فقیه در فرآیند استنباط توجهی به آثار اجتماعی فتوا ندارد و اقتضائات اجتماع را در استنباط لحاظ نمی‌کند.

۱-۳. مفهوم‌شناسی فقه اجتماعی

از میان تعاریف گوناگون مطرح‌شده برای فقه اجتماعی، در این بخش به سه تعریف اشاره شده و سپس تعریف مختار ارائه می‌گردد.

تعریف اول: فقه اجتماعی فقهی است که به موضوعات و مسائل اجتماعی رسیدگی می‌کند. بر اساس این نگاه، باید تمام ابواب فقه با توجه به امور اجتماع و اداره کشور، مورد بررسی قرار گیرند. این فقه در تلاش است تا با استفاده از مباحث فقه، ارزش‌ها، باورها و فعالیت‌های اجتماعی را تنظیم کند. به بیان دیگر، فقه اجتماعی درصدد جامعه‌پذیر کردن مردم و تنظیم رفتارهای اجتماعی با رویکرد فقهی است و باعث سلامت جامعه می‌شود (یاوری سرتختی و شهبازی، ۱۴۰۲، ص ۷۱).

در این تعریف، وجود رویکرد اجتماعی و توجه به امتداد اجتماعی فقه، نقطه مرکزی فقه اجتماعی دانسته شده است.

تعریف دوم: بر اساس برداشت رایج در میان فقها، علم فقه تنها شخص حقیقی را مکلف می‌داند و درصدد است تا تکالیف و حقوق وی را از منابع چهارگانه اجتهاد استنباط کند؛ درحالی‌که می‌توان در فقه از مکلفان دیگری نیز

مانند «دولت اسلامی»، «شهروند دولت اسلامی» و «جامعه اسلامی» سخن گفت. مقصود ما از «فقه اجتماعی» قسمتی از مباحث فقهی است که در خصوص مکلفان سه گانه ذکر شده و تکالیف و حقوق احتمالی آنها بحث می کند. بر این اساس فقه اجتماعی هرگز جایگزین فقه فردی نیست، بلکه آن را تکمیل می کند (ارسطا، ۱۳۹۹، ص ۱۳-۱۴). در این تعریف، توجه به مکلفین سه گانه «دولت اسلامی»، «شهروند دولت اسلامی» و «جامعه اسلامی» نقطه ثقل و مرکزی تعریف محسوب می شود.

تعریف سوم: علم به احکام شرعی متوجه افراد، نهادها، سازمان ها و هویت های اجتماعی است؛ با این قید که متعلق آن احکام، رفتارهای دیگران است. به تعبیر دیگر، در فقه اجتماعی، مخاطب احکام شرعی، نهادها و سازمان های اجتماعی (مثل خانواده، حکومت، روحانیت و رسانه ها)، افراد دارای نقش اجتماعی (مانند نقش پدری و مادری) و افراد دارای هویت جمعی (مانند هویت حمایتی، واسطه گری و نظارتی) هستند و محور بحث ها وظایف و اختیاراتی است که این مخاطبان در قبال رفتار دیگران دارند (بستان نجفی، ۱۳۹۹، ص ۴-۳).

در این تعریف نیز، نقطه ثقل تعریف مخاطبان و مکلفان فقه اجتماعی هستند.

در نگاه نگارنده فقه اجتماعی عبارت است از: رویکردی ویژه به تمام ابواب فقه که به آثار اجتماعی فتوا توجه دارد و استنباط فقیه بر اساس این رویکرد صورت می گیرد، لکن این رویکرد ویژه، دارای اقتضائاتی است که یکی از آنها توجه برخی تکالیف به مکلفین خاصی نظیر شخصیت های حقوقی، دولت، نهادها، افراد دارای هویت جمعی و امثال آن می باشد.

این تعریف ترکیبی از تعاریف سابق است و در آن نقص موجود در هریک از تعاریف سابق، توسط تعریف دیگر تکمیل گردیده و در نهایت تعریفی جامع ارائه شده است.

در تنمّه مفهوم شناسی فقه اجتماعی، ذکر این نکته شایسته است که نگاه اجتماعی امری مشکک و دارای مراتب است. ممکن است فقهی به برخی از ابعاد اجتماعی فتوا توجه داشته باشد، ولی از برخی زوایای اجتماعی دیگر آن غافل باشد. فقیه باید تلاش کند تا حد امکان به صورت کامل تمام جوانب اجتماعی قضیه و نسبت فتوای خود با ابعاد اجتماعی را رصد نموده و سپس اقدام به صدور فتوا نماید.

۲. تشابهات فقه فردی و اجتماعی در نتایج و آثار

۲-۱. شباهت در بیان تکالیف شرعی بر اساس منابع فقه

شباهت واضح و آشکار این دو رویکرد فقهی این است که نتیجه و اثر هر دو نگاه فقهی تبیین احکام و تکالیف شرعی است. این احکام از منابع فقه استخراج شده اند و استنباط آنها بر اساس ضوابط روشمند اجتهاد متکی بر دانش اصول فقه، صورت می پذیرد.

اینکه در فقه فردی وفای به وعده مستحب شمرده می‌شود، این فتوا مستند به ادله موجود در منابع فقهی است و فقیهان بزرگ شیعه با استفاده از ابزارهای اجتهادی بدین نظر رسیده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۵، ص ۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۲۵). همچنین در زمانی که فقیه فقه اجتماعی بر اساس مفاسد کثیری که در خلف وعده مسئولان نظام اسلامی وجود دارد، قائل به وجوب وفای به وعده حداقل برای مسئولان ارشد نظام اسلامی می‌شود، او نیز با استفاده از منابع فقه و روش اجتهادی و اصولی و در نظر گرفتن تراحات بدین نتیجه رسیده است (ارسطا، ۱۳۹۳، ص ۳۳۷-۳۳۸).

با دقت در آنچه بیان شد، روشن می‌شود که نمی‌توان هر نوع نگاه اجتماعی در فقه را ستود و از آن دفاع نمود. نگاه اجتماعی باید در چارچوب ضوابط اصولی و روشی دانش فقه به کار گرفته شود و از دایره و چارچوب آن خارج نشود. بر این اساس بر فقیه فقه اجتماعی لازم است با پایبندی به قواعد فقه‌پژوهی، در دامن برخی دیدگاه‌های روشنفکری جدید در عرصه فقه‌پژوهی در قالب عصری‌سازی فقه نیفتد.

۲-۲. شباهت در اصل توجه به فرد و جامعه

نویسنده بر این باور است در هریک از فقه فردی و فقه اجتماعی نگاه به فرد و جامعه محفوظ است. نه این‌گونه است که در فقه فردی، اجتماع و احکام مرتبط با اجتماع (نظیر حدود، دیات، امر به معروف و نهی از منکر) مورد غفلت قرار گیرد، و نه اینکه در فقه اجتماعی، ملاحظه فرد و احکام مربوط به حیطه فردی اشخاص بی‌اهمیت باشد، لکن اجتماعی یا فردی بودن رویکرد فقیه باعث پررنگ شدن امور سازگار با آن رویکرد، در نگاه فقیه است و اقتضائات متناسب با خود را دارد.

۲-۳. شباهت در ارائه احکام رفتاری

فقه فردی و اجتماعی در داشتن احکام رفتاری با هم مشابهت دارند؛ سنخ حکم در فقه فردی دائماً از سنخ احکام رفتاری است، ولی در فقه اجتماعی علاوه بر احکام رفتاری، دو سنخ دیگر از احکام وجود دارد که عبارت‌اند از: احکام راهبردی و احکام ساختاری. توضیح این دو سنخ حکم در قسمت تمایزات فقه فردی و اجتماعی در نتایج و آثار بیان خواهد شد. برخی از معاصرین در بیان معنای احکام رفتاری چنین گفته‌اند: در این نوع، رفتار فرد، جمع یا سازمان بیان می‌شود؛ مثلاً اطاعت و یاری حاکم بر جامعه و تحقق عدالت در جامعه بر حکومت، واجب است... اکثر احکام فقه اجتماع از نوع احکام رفتاری هستند و در باب‌های گوناگون فقه و فقه‌های مضاف نظیر فقه سیاست، فقه الاقتصاد، فقه الامن، فقه التریبه، فقه الثقافه و مانند آن به‌صورت پراکنده بیان شده‌اند (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۷۲-۷۳).

۲-۴. شباهت در ارائه احکام تکلیفی و وضعی

احکام فقهی دو دسته‌اند: احکام تکلیفی و احکام وضعی. حکم تکلیفی، انشایی است که به انگیزه بعث یا منع و یا ترخیص صادر شده است. علت نام‌گذاری آن به تکلیفی از این جهت است که در غالب مصادیق آن کلفت و

مشقت بر مکلف وجود دارد. این نوع از احکام به پنج قسم تقسیم می‌شود که احکام پنج‌گانه تکلیفی نامیده می‌شود. آنها عبارت‌اند از: وجوب، استحباب، حرمت، کراهت و اباحه. حکم وضعی عبارت است از هر حکمی غیر از حکم تکلیفی که جعل و انشا شده است؛ مثل ملکیت و زوجیت و مانند آنها. علت نام‌گذاری این دسته از احکام به حکم وضعی از این جهت است که این احکام غالباً برای حکم تکلیفی وضع می‌شوند (مشکینی اردبیلی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۲۰-۱۲۱). به عبارت دیگر، حکم وضعی حکمی غیر از حکم تکلیفی است، لکن در حکم تکلیفی یا متعلق آن یا موضوع آن تأثیرگذار است (موسوی سبزواری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۶۲).

همان‌گونه که در فقه فردی احکام تکلیفی و وضعی وجود دارد، در فقه اجتماعی نیز احکام تکلیفی و وضعی وجود دارد؛ در فقه اجتماعی می‌توان از تکلیف جامعه و حکم هنجارهای سازمان‌های اجتماعی سخن گفت و نیز از احکام وضعی آن نظیر ضمانت یا مالکیت سازمان یا نهادهای اجتماعی سخن به میان آورد (ربانی، ۱۳۹۳، ص ۱۸۶). کیفیت حکم تکلیفی و وضعی نسبت به مکلف شخصی واضح است و مثال‌های روشن فراوانی دارد، اما این امر نسبت به شخصیت حقوقی نیازمند تبیین در قالب مثال است. یکی از نمونه‌های حکم تکلیفی مرتبط با شخصیت‌های حقوقی (نهادهای اجتماعی) عبارت است از: حرمت بر با بانک (خمینی، ۱۳۹۲، ص ۵۵۷؛ بهجت، ۱۳۸۶، ص ۴۵۹). نمونه حکم وضعی نسبت به شخصیت حقوقی عبارت است از: مسئولیت مدنی دولت در قبال برخی خسارات وارده بر مردم. مسئولیت مدنی آن تعهد و الزامی است که شخص به جبران زیان وارد شده به دیگری دارد (ضمان قهری)؛ اعم از اینکه زیان مذکور در اثر عمل شخص مسئول یا عمل اشخاص وابسته به او یا ناشی از اشیا یا اموال تحت مالکیت یا تصرف او باشد (حسینی نژاد، ۱۳۷۰، ص ۱۳). امروزه اگر اصطلاح مسئولیت مدنی به نحو مطلق به کار رود، مراد مسئولیت مدنی غیرقراردادی است (هاشمی، ۱۳۸۹، ص ۱۷).

در جمهوری اسلامی ایران نهاد دیوان عدالت اداری جهت رسیدگی به مسئولیت مدنی دولت و مأمورین و واحدهای آن نسبت به مردم، در نظر گرفته شده است. اصل ۱۷۳ قانون اساسی به این امر اشاره دارد و در آن آمده است:

به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی به نام «دیوان عدالت اداری» زیر نظر رئیس قوه قضائیه تأسیس می‌گردد. حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان را قانون تعیین می‌کند.

۳. تمایزات فقه فردی و اجتماعی در نتایج و آثار

در این قسمت تمایزات پذیرفته‌شده فقه فردی و اجتماعی در نتایج و آثار بیان می‌شود و پس از آن، برخی از تمایزات مطرح‌شده توسط برخی معاصرین مورد بررسی انتقادی قرار می‌گیرد.

۳-۱. تمایزات مقبول

تمایزات فقه فردی و فقه اجتماعی در ذیل چهار محور تبیین می‌گردد.

۳-۱-۱. تمایز در مرجع تشخیص‌دهنده موضوع احکام

یکی از تفاوت‌های فقه فردی و اجتماعی «تفاوت در مرجع تشخیص‌دهنده موضوعات» است که از نتایج و آثار تفکیک میان فقه فردی و اجتماعی است. در فقه فردی، تشخیص موضوع احکام به عهده خود مکلف است؛ مثلاً اگر معتقد باشیم که وجوب توقف خودرو پشت چراغ قرمز به جهت حفظ نظم است، بر اساس فقه فردی که تشخیص موضوع در آن به خود مکلف واگذار شده است، اگر تشخیص مکلف این بود که عبور او از چراغ قرمز در شرایطی خاص نظم را مختل نمی‌کند، از جهت شرعی مجاز است از چراغ عبور کند و در این صورت فعل حرامی مرتکب نشده است؛ هرچند ممکن است پلیس راهنمایی و رانندگی او را به جهت این تخلف جریمه نماید.

لکن در فقه اجتماعی با توجه به اینکه فقیه به امتداد اجتماعی مسئله نگاه می‌کند، حتی در فرض مذکور عبور از چراغ قرمز شرعاً حرام خواهد بود و نمی‌توان تشخیص موضوع را به مکلف سپرد، بلکه باید عرف و جامعه در این امر تصمیم‌گیری نماید. این امر به جهت چند دلیل است:

یکم. محتمل است جمعیت زیادی از مکلفان به اشتباه گمان کنند که با عبور آنها از چراغ قرمز اختلالی در نظم جامعه پیدا نمی‌شود و این کار را انجام دهند. در این صورت نظم جامعه مختل شده و واگذاری تشخیص موضوع به مکلف عملاً منجر به نقض غرض از تقنین می‌شود؛

دوم. بر فرض تشخیص افراد در این زمینه صحیح باشد، باز هم جامعه با مشکل حادثتر، یعنی «زیر پا گذاشتن احترام به قانون» مواجه می‌شود و قانون عملاً ارزش و جایگاه خود را در میان افراد جامعه از دست خواهد داد (ارسطا، ۱۳۹۹، ص ۳۸-۳۹).

۳-۱-۲. احکام حکومتی خروجی ویژه فقه اجتماعی

احکام حکومتی آن دسته از احکام هستند که از سویی توسط حاکم جهت اجرای احکام شرعی و رسیدن به مقاصد و مصالح دین و از سوی دیگر برای تدبیر امور جامعه و حکومت جعل می‌شوند (عرب صالحی، ۱۳۹۲، ص ۴۷). به بیان دیگر، حکمی که توسط ولی جامعه بر پایه ضوابط پیش‌بینی شده، طبق مصالح عمومی به جهت حفظ سلامت جامعه، تنظیم امور آن، برقراری تعامل درست میان نهادهای دولتی و غیردولتی با مردم، نهادها با یکدیگر در مورد مسائل فرهنگی، تعلیمی و... اتخاذ می‌شود، حکم حکومتی نامیده می‌شود (گرچی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۲۷۸؛ مهدوی و نادری، ۱۴۰۰، ص ۱۹۷).

احکام حکومتی از چند جهت با احکام ثانوی (مانند احکام مربوط به اضطرار و امثال آن) تفاوت دارند:

یکم. احکام اولی و ثانوی توسط شارع جعل می‌شود، ولی احکام حکومتی توسط والی و حاکم اسلامی (امام معصوم علیه السلام) یا نایب ایشان) بر اساس مصالح جعل می‌شود؛

دوم. همان‌طور که حکم ثانوی در طول حکم اولی است، حکم حکومتی نیز در طول این دو حکم است؛ حکم اصلی برای مکلفان همان حکم اولی یا ثانوی است، لکن در برخی مواقع احکام حکومتی بر اساس صلاح‌دید حاکم به نحو موقت وضع می‌شوند و با رفع آن مصلحت، آن حکم حکومتی نیز مرتفع خواهد شد؛ سوم. احکام ثانوی برای کسانی است که عنوان ثانوی بر آنان عارض شده است، ولی احکام حکومتی ممکن است برای همه مکلفان و یا برخی از آنان به مقتضای مصلحت باشد؛

چهارم. تبعیت از حکم حکومتی بر همه حتی فقها و مجتهدین دیگر لازم است، ولی در مورد احکام ثانوی، هر مکلفی باید از نظر مرجع تقلید خود پیروی کند (عباسی، سمیعی و قادری، ۱۴۰۴، ص ۴۹-۵۰). نگارنده بر این باور است که جنس احکام حکومتی به گونه‌ای است که برآمده از نگاه اجتماعی به فقه می‌باشد. احکام حکومتی توسط حاکم اسلامی برای حل مشکلات جامعه اسلامی صادر می‌گردد. توجه به نیاز جامعه و پیامد اجتماعی فتوا در صدور چنین احکامی از سوی حاکم اسلامی تأثیرگذار است. بر این اساس صدور احکام حکومتی یکی از امتیازات رویکرد اجتماعی به فقه محسوب می‌شود.

۳-۱-۳. تمایز در غایت فقه

در مورد اهداف علم فقه و دنیوی یا اخروی بودن این علم، نظرات گوناگونی مطرح شده است. نگارنده بر این باور است که فقیهانی که هدف و غایت فقه را فقط کسب رضایت خداوند و سعادت اخروی (جلوگیری از عقاب و جلب ثواب اخروی) می‌دانند، متأثر از غلبه نگاه فردی در فقه هستند. برخی فقیهان در بیان تعریف فقه می‌گویند: فقه در لغت به معنای «فهم» است و فهم همان علم یا خوبی ذهن از جهت استعداد آن برای تحصیل علوم، و فقه در عرف عبارت است از علم به احکام شرعی عملی از ادله تفصیلی آن برای رسیدن به سعادت اخروی (شهید اول، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۴۰). شعر منسوب به سیدمهدی بحرالعلوم نیز در مورد علم فقه، به این نگاه اشاره دارد:

موضوعه فعل المکلفینا غایته الفوز بعلیینا (مشکینی اردبیلی، ۱۳۹۲ الف، ص ۲۳۵)

اما هدف و غایتی که در فقه اجتماعی برای فقه ترسیم می‌شود علاوه بر کسب رضایت خداوند و رسیدن به مواهب اخروی، عملیاتی کردن نظرات خداوند در زندگی دنیا و تلاش برای تحقق نظرات خداوند و اقامه دین در جامعه است. بدین جهت است که برخی فقها دین اسلام را دینی سیاسی و اجتماعی می‌دانند (خمینی، ۱۴۲۶ق، ص ۱۲؛ بروجردی، ۱۴۱۶ق، ص ۷۴؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ص ۴۵۰).

این تمایز در غایت، منجر به تمایز نتیجه و خروجی این دو رویکرد فقهی نیز خواهد شد. فقیه فقه اجتماعی در صدد اقامهٔ دین در جامعه و جامعه‌پردازی دینی است.

۴-۱-۳. اختصاص فقه اجتماعی در ارائهٔ احکام راهبردی و احکام ساختاری

برخی از معاصرین سه سنخ حکم را در عرصهٔ فقه الاجتماع ذکر کرده‌اند: احکام رفتاری، احکام راهبردی و احکام ساختاری. ایشان این احکام را این‌گونه توضیح داده‌اند:

الف) احکام رفتاری: در این سنخ، احکام رفتار جمع یا سازمان بیان می‌گردد. مثال‌هایی برای تبیین ماهیت احکام رفتاری در قسمت تشابهات فقه فردی و اجتماعی ذکر شد؛

ب) احکام راهبردی: راهبرد (استراتژی) بایدها و نبایدهایی هستند که جایگاه آنها بین مبانی و نظریه‌ها، و عمل و رفتار است. این بایدها و نبایدها راه رسیدن به تحقق احکام رفتاری مناسب را هموار می‌سازند. اگر احکام رفتاری را بُعد شکلی قوانین شریعت بدانیم، احکام راهبردی بُعد ماهوی و جهت‌دار شریعت هستند. فقیه در احکام راهبردی، سیاست‌ها و جهت‌گیری قوانین و رفتارها را مشخص می‌کند. فائدهٔ تعیین این سیاست‌ها و جهت‌گیری‌ها، نظام‌مند شدن احکام رفتاری و جلوگیری از انحراف احکام رفتاری از مسیر معین شریعت است. قواعد فقهی، نقش احکام راهبردی و سیاست‌گذاری را ایفا می‌کنند و جهت‌دهی احکام و عملکردها را مشخص می‌کنند؛ بر این اساس قواعد فقهی، نقش راهبردی در فقه الاجتماع دارند.

سیاست‌های کلان ابلاغی از سوی رهبر معظم انقلاب در حوزه‌های گوناگون مانند اقتصاد مقاومتی، جمعیت، خانواده و انتخابات می‌تواند نمونه‌ای از فقه احکام راهبردی باشد. بالا بردن مشارکت مردم در اقتصاد، تقویت فرهنگ جهادی در فعالیت اقتصادی، محور قرار گرفتن خانواده در قوانین و برنامه‌ها و امثال ذلک، مصادیقی برای قواعد فقهی راهبردی در احکام و عملکردها هستند؛

ج) احکام ساختاری: این احکام در راستای ساختارسازی به کار گرفته می‌شوند و بایدها و نبایدهایی هستند که بر اساس آنها ساختار، تولید می‌شود. احکام ساختاری همانند احکام راهبردی، در چند عرصه به حکومت کمک می‌نماید: عرصهٔ استنباط احکام کلی پیرامون ساختارهای اجتماعی و سیاسی، عرصهٔ ارائهٔ بهترین احکام مرتبط با ساختار پس از ملاحظهٔ وضعیت موجود و عرصهٔ ارائهٔ ساختارهای مطلوب اسلامی.

قضیه‌هایی مثل «حاکم، باید فقیه عادل باشد» حکمی ساختاری است. ویژگی مقننین و مشاوران، صفات کسانی که وظیفهٔ امر به معروف را به عهده دارند، ضوابط نظارت بر کارگزاران و قوانین، شرایط لازم جهت یک نهاد مالی و... از مصادیق احکام کلی ساختاری هستند و فقه الاجتماع پاسخگوی این مسائل است. در نوع دوم احکام ساختاری، فقیه فقه الاجتماع پاسخگوی سؤالات جدید است و حکم ساختارهای مختلف سیاسی (شورای

نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و...) و اقتصادی (بیمه، تأمین اجتماعی، بانک و...) و مانند آن را استنباط می‌کند و تلاش می‌کند بهترین ساختار را به نظام اسلامی معرفی کند (خسروپناه و رجیبی، ۱۳۹۹، ص ۷۲-۷۴). هرچند این سخن ناظر به فقه الاجتماع (اجتماعیات فقه) است نه فقه اجتماعی (به‌عنوان رویکردی خاص و جاری در سراسر فقه)، لکن نگاه اجتماعی به فقه چنین اقتضا دارد که فقیه فقه اجتماعی نیز راهبردها و سیاست‌های کلان و جهت‌گیری فقه را رصد کند و نسبت به مبانی صاحب‌نظر باشد، و نه تنها احکام دولت و نهادها و سازمان‌ها را بر اساس رویکرد اجتماعی استنباط کند، بلکه به تولید و طراحی دولت و نهادها و سازمان‌های اجتماعی مطلوب بر اساس نظر اسلام بپردازد.

۲-۳. تمایزات مورد انتقاد

۱-۲-۳. تمایز در اشاعه و استقلال تکلیف

برخی معاصرین در بیان تمایز میان فقه فردی و فقه حکومتی (اجتماعی) می‌نویسند:

از بُعد تکلیف، تکلیف هر شخص در احکام فردی دو ویژگی دارد: مستقل و مشابه تکلیف دیگران است، ولی در احکام حکومتی، وظیفه‌ای که به عهده افراد است مشاع و جمعی است و به همین خاطر سرنوشت افراد در انجام آن به هم مرتبط است (عندلیب، ۱۳۹۶، ص ۱۱۵).

در برخی عبارات مانند عبارات مقاله مورد اشاره، هرچند موضوع سخن فقه حکومتی بوده است، لکن تعریف فقه حکومتی در این مقاله با فقه اجتماعی مورد بحث قرابت زیادی داشته است و بدین جهت مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. **نقد و بررسی:** در فقه حکومتی (اجتماعی) هرچند به آثار و امتداد اجتماعی فتوا توجه می‌شود، ولی لزوماً تکلیف به صورت جمعی و مشاع نیست. به عبارت دیگر، مشاع بودن تکلیف نیازمند دلیل است و ایشان بر این مطلب دلیلی اقامه نکرده است.

۲-۲-۳. تمایز در تناسب تکلیف با علم و قدرت

ایشان تفاوت دیگر فقه فردی و فقه حکومتی (اجتماعی) را چنین بیان می‌کند: «در فقه حکومتی (اجتماعی) تکلیف افراد شبیه افراد دیگر نیست؛ هر شخص به میزان قدرت، جایگاه و شناختی که دارد دارای وظیفه‌ای متناسب با آن است» (عندلیب، ۱۳۹۶، ص ۱۱۵).

برخی دیگر در توضیح یکی از ویژگی‌های فقه حکومتی (اجتماعی) می‌گویند: «سطوح‌مندی تکلیف؛ تکالیف اجتماعی دارای سطوح مختلف هستند. شخصی که اختیار و توان بیشتری دارد مکلف به تکلیفی در سطح بالاتر است و به همین نحو، هر شخصی بر حسب جایگاه و سطح خود مکلف به تکلیفی متناسب است» (حیدری خراسانی، نوذری فردوسیبه و خلف‌خانی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۸).

نقد و بررسی: تناسب بین قدرت و علم و بین تکلیف، اختصاصی به فقه حکومتی (اجتماعی) ندارد، بلکه در فقه فردی نیز این تناسب وجود دارد؛ مانند اینکه فقها بر اساس رویکرد فردی وظائف شخص نمازگزار را بر اساس حالات و توانایی‌های مختلف بیان کرده‌اند؛ برخی افراد باید ایستاده و بدون تکیه نماز بخوانند، برخی دیگر باید ایستاده و با تکیه زدن، دسته سوم نشسته و گروه چهارم خوابیده باید نماز خود را بخوانند.

۲-۳-۳. تمایز در قطعیت حکم و قلمرو مسائل

برخی از معاصرین در بیان وجه تمایز دیگر فقه فردی و اجتماعی می‌گویند: «از جهت محصول، فقه فردی وظائف شرعی فرد را در ابعاد مختلف عبادی و معیشتی معین می‌کند، ولی فقه حکومتی (اجتماعی) احکام قطعی شرع را در عرصه اداره جامعه و موضوعات حکومتی بیان می‌کند» (عندلیب، ۱۳۹۶، ص ۱۱۶).

نقد و بررسی در دو محور: یکم. احکام در فقه حکومتی (اجتماعی) لزوماً قطعی نیست، بلکه گاهی بر اساس قطع ثابت می‌شود و گاهی بر اساس ظن معتبر و این امر بین فقه فردی و فقه اجتماعی مشترک است. اگر مقصود ایشان، قطعی بودن حجیت احکام است، این امر نیز بین احکام فقه فردی و احکام فقه حکومتی (اجتماعی) مشترک است. دوم. همان‌طور که در گذشته نیز بیان شد، تمایز فقه فردی و اجتماعی در موضوعاتی که مورد بررسی قرار می‌گیرند نیست، بلکه در نوع نگاه آنها به فقه است؛ فقیه اگر با نگاه غیراجتماعی به مسائل نگاه کند، فقه او فقه فردی خواهد بود؛ هرچند به موضوعات اجتماعی نظیر امر به معروف و نهی از منکر بپردازد، و اگر با نگاه اجتماعی و حکومتی به مسائل نظر بیندازد، فقه او فقه اجتماعی خواهد بود؛ هرچند به موضوعات عبادی بپردازد. این تعریف برای فقه فردی و اجتماعی را خود ایشان نیز در این مقاله ارائه فرمودند و فقه فردی و اجتماعی را به دو نگاه در ساحت فقه، تفسیر نموده‌اند (عندلیب، ۱۳۹۶، ص ۱۱۳-۱۱۴).

۲-۳-۴. تمایز در صدور باواسطه مکلف‌به

در فقه حکومتی احکامی وجود دارد که در آن مکلف‌به نمی‌تواند بدون واسطه از مکلف صادر شود، بلکه مکلف باید افعال خود را به‌گونه‌ای سوق دهد که اثر آن تحقق مکلف‌به باشد؛ مانند وجوب تشکیل دولت اسلامی یا نتیجه‌گرایی در امر به معروف و نهی از منکر. در چنین مواردی تکلیف شرعی به تحصیل امری تعلق می‌گیرد که تنها می‌تواند پیامد فعل مکلف باشد (حسنی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۸)، ولی در روش فقاهت فعلی در حکمی مانند وجوب نماز، حکم بر روی عملی رفته است که بدون واسطه از مکلف صادر می‌شود (حیدری خراسانی، نودری فردوسی و خلف‌خانی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۸).

نقد و بررسی: وجود چنین تکالیفی که باواسطه از مکلف صادر می‌شود اختصاصی به فقه حکومتی (اجتماعی) ندارد، در فقه فردی نیز تکالیف زیادی وجود دارد که باواسطه از مکلف صادر

می‌شود و بحث مقدمه واجب در علم اصول ناظر به حکم مقدمه چنین تکالیفی است که خودشان با واسطه توسط مکلف انجام می‌شوند. ممکن است مقصود ایشان از «واسطه» معنای خاص دیگری باشد که در این صورت باید مقصود خویش را تبیین نمایند.

۲-۳-۵. تمایز در نظام‌مند بودن تکلیف

در عرصه فقه حکومتی تکلیف ناظر به کل بما هو کل است و امثال آن نیز به کل مکلفین برمی‌گردد؛ بنابراین تکالیف نظام‌مند هستند. امثال این گونه تکلیف به نحوی نیست که با انجام برخی از دوش دیگران ساقط شود (برخلاف تکلیف کفایی) یا امثال به نحوی نیست تکلیف مشابه هم باشند (برخلاف تکالیف عینی)، بلکه اولاً و بالذات جامعه در کلیت خود و از حیث وحدانی خود، مکلف به انجام عملی شده است (میرباقری، عبداللهی و نوروزی، ۱۳۹۵، ص ۸۰)؛ مانند وجوب اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی که عملی مرکب است و اشخاص، مکلف به تحقق این عمل مرکب هستند. در عین حال، نه به تعداد مکلفان، بلکه این عمل فقط یک بار اتفاق می‌افتد. در چنین اعمالی، مکلف قسمتی از عمل را انجام می‌دهد و مجموعه افعال آنها که با ترتیب و موالات مخصوص اعمال اجتماعی انجام می‌شود یک عمل بیش نیست.

مثلاً اگر شکوفایی اقتصادی مسلمانان متوقف بر خرید کالای داخلی باشد، در این فرض تکلیفی متوجه جامعه و تمام مکلفین شده است. اصلاح روندهای مدیریتی، برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت و بلندمدت، مبارزه با قاچاق کالا، تصویب قوانین مقتضی، مبارزه با مفسدات اقتصادی و... وظیفه سازمان‌های دولتی است و از سوی دیگر اصلاح الگوی مصرف، توجه به مصرف تولیدات داخل، پرداخت مالیات، سرمایه‌گذاری در امور تولیدی و... وظیفه آحاد مردم است؛ بنابراین این تکلیف به نحو کلی متوجه هويت جمعی جامعه شده است و هر قسمتی باید در حیطة خود به امثال تکلیف خود پردازد تا در نهایت یک عمل محقق گردد (حیدری خراسانی، نوزری فردوسی و خلف‌خانی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۷).

نقد و بررسی: یکم. اینکه تکالیف در فقه حکومتی (اجتماعی) سنخی خاص (غیر از واجبات کفایی و عینی) باشند، نیازمند اثبات در علم اصول است و مثالی که ایشان برای تکلیف در فقه حکومتی (اجتماعی) زدند (وجوب تشکیل حکومت اسلامی) از واجبات کفایی است که با اقدام به قدر کفایت، تکلیف از سایر افراد ساقط می‌گردد و مثال دیگر ایشان (شکوفایی اقتصادی مسلمانان) نیز امری فراتر از واجب کفایی نیست.

دوم. اگر نظام‌مندی تکالیف به نحوی که در کلام ایشان بیان شد ثابت شود، باید توجه داشت که این نظام ویژه تنها برای امثال برخی از تکالیف فقه اجتماعی وجود دارد؛ بنابراین نمی‌توان تمام احکام و تکالیف موجود در فقه اجتماعی و حکومتی را این چنین دانست.

۶-۳-۲. تمایز در مشاع بودن عقاب و ثواب در تکالیف نظام‌مند

یکی از نکات مرتبط با احکام، بحث ثواب و عقاب است. در تکالیف نظام‌مند به دلیل متقوم بودن افعال به یکدیگر، افراد در ثواب و عقاب یکدیگر شریک می‌گردند. در این‌گونه افعال که مجموعه‌ای از مکلفین حضور دارند و با پیوندهایی که از راه همدلی، همفکری و همکاری میان ایشان محقق می‌شود، عقاب یا ثواب نیز به نحو جمعی و مشاع است که در واقع بیش از ثواب یا عقاب افعال انفرادی است (حیدری خراسانی، نوذری فردوسی و خلف‌خانی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۹).

نقد و بررسی: یکم. این بحث از مباحث کلامی محسوب می‌شود که باید در جای خود برای آن برهان اقامه شود. در کلام ایشان دلیلی که بتواند این مدعا را ثابت کند وجود ندارد. دوم. مشاع بودن ثواب و عقاب به معنای اشتراک افراد در آن است و لزوماً به معنای اشتداد آن نمی‌باشد؛ درحالی‌که در عبارت ایشان این دو، ملازم یکدیگر پنداشته شده‌اند.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار ابتدا مفهوم فقه فردی و فقه اجتماعی تبیین شده و سپس تشابهات و تمایزات آن دو در نتایج و آثار مورد بررسی قرار گرفته است. فقه فردی رویکردی فقهی است که به آثار و پیامدهای اجتماعی فتوا توجهی ندارد. در نقطه مقابل فقه اجتماعی قرار دارد که پیامدهای اجتماعی فتوا در استنباط آن تأثیرگذار است. این دو رویکرد فقهی در چند محور با یکدیگر شباهت دارند که عبارت است از: تعیین تکالیف شرعی بر اساس منابع فقه و با استفاده از اجتهاد روشمند، توجه به فرد و جامعه در هر دو رویکرد، توجه به تبیین احکام رفتاری و استنباط احکام تکلیفی و وضعی.

تمایزات این دو رویکرد فقهی نیز در چند محور قابل تشریح است: یکم. مرجع تشخیص‌دهنده موضوع در فقه فردی خود مکلف است به خلاف فقه اجتماعی؛ دوم. احکام حکومتی ثمره فقه اجتماعی است نه فقه فردی؛ سوم. غایت فقه فردی فقط کسب رضایت خداوند و آخرت است، ولی غایت فقه اجتماعی علاوه بر آنها، اقامه دین در جامعه است؛ چهارم. در فقه اجتماعی علاوه بر احکام رفتاری (مشترک بین فقه فردی و فقه اجتماعی) احکام راهبردی و احکام ساختاری نیز وجود دارد.

منابع

ارسطا، محمدجواد (۱۳۹۹). فقه اجتماعی. قم: مکت اندیشه.

ارسطا، محمدجواد (۱۳۹۳). غفلت از فقه اجتماعی و ضرورت پرداختن به آن در فقه سیاسی. علوم انسانی اسلامی، ۱(۹)، ۳۲۷-۳۴۴.

بستان نجفی، حسین (۱۳۹۹). فقه عفاف جنسی (فقه اجتماعی). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

بهجت، محمدتقی (۱۳۸۶). توضیح المسائل. قم: دفتر آیت‌الله العظمی محمدتقی بهجت.

حسینی، ابوالحسن (۱۳۸۸). تعریف فقه سیاسی و موضوع آن به‌منزله نخستین مسئله در فلسفه فقه سیاسی. قیاسات، ۱۴(۵۱)، ۱۶۹-۱۹۰.

حسینی‌نژاد، حسینقلی (۱۳۷۰). مسئولیت مدنی. تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران.

حیدری خراسانی، محمدجواد، نودری فردوسی، محمد و خلف‌خانی، علی (۱۳۹۲). تفاوت‌های فقه فردی و حکومتی از منظر شناخت موضوع، تکلیف و مکلف. پژوهش‌نامه فقه اجتماعی، ۱(۲)، ۱۰۹-۱۲۴.

خسروپناه، عبدالحسین و رجبی، مجید (۱۳۹۹). گستره و روش‌شناسی فقه الاجتماع. فقه، ۲۷(۱۰۱)، ۶۳-۹۲.

خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۹۲). توضیح المسائل. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.

ذوقی، محمدصادق و قاضیان، مهدی (۱۴۰۱). بازشناسی گفتمان‌ها و رویکردهای تحقق علم اسلامی و تحول در اندیشه دینی با تأکید بر گفتمان فقه نظام. فقه نظام‌ساز، ۱(۲)، ۱۲۳-۱۴۲.

ربانی، محمدباقر (۱۳۹۳). فقه اجتماعی (مصاحبه با اساتید حوزه و دانشگاه). قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.

عباسی، امیرحسین، سمیعی، صادق و قادری، سیدرضی (۱۴۰۴). بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره جایگاه حکم حکومتی. پاسخ، ۱۰(۳۷)، ۴۵-۵۹.

عرب صالحی، محمد (۱۳۹۲). ماهیت حکم حکومتی و برآیند روش‌شناختی آن. حقوق اسلامی، ۱۰(۳۷)، ۴۵-۷۱.

عمید زنجانی، عباسعلی (۱۴۲۱ق). فقه سیاسی. تهران: امیرکبیر.

عندلیب، حسین (۱۳۹۶). تشابهات و تمایزات فقه فردی و حکومتی. *International Multidisciplinary Journal of Pure Life*، ۹(۱۱۱-۱۲۶).

گرچی، ابوالقاسم (۱۳۹۶). مقالات حقوقی. تهران: دانشگاه تهران.

مهدوی، اصغراقا و نادری، مهدی (۱۴۰۰). ماهیت راهبردی و مکانیزم تشخیص احکام حکومتی از منظر امام خمینی علیه السلام. راهبرد، ۳۰(۹۸)، ۱۹۴-۲۲۵.

میرباقری، سیدمحمد مهدی، عبداللهی، یحیی و نوروزی، حسن (۱۳۹۵). فقه حکومتی از منظر شهید صدر؛ با مروری بر ویژگی‌های فقه نظامات. راهبرد فرهنگ، ۹(۳۶)، ۶۱-۸۶.

هاشمی، احمدعلی (۱۳۸۹). دامنه مسئولیت مدنی. تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.

یاوری سرتختی، محمدجواد و شهبازی، محمد (۱۴۰۲). آثار فقه اجتماعی در زندگی اجتماعی شیعیان امامیه عصر حضور

اهل بیت علیهم السلام و مطالعات اجتماعی، ۱۱(۴۱)، ۹۸-۶۶.

ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الإعلام الإسلامی.

بحر العلوم، سید محمد مهدی (۱۴۲۷ق). مصابیح الأحکام. قم: منشورات میثم التمار.

بروجردی، سید حسین (۱۴۱۶ق). البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر. مقرر: حسینعلی منتظری. قم: مکتب آیت الله العظمی منتظری.

جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۳ق). موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.

جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق). تاج اللغة و صحاح العربیه. بیروت: دار العلم للملایین.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۳ق). الفوائد الطوسیه. قم: چاپخانه علمیه.

حسینی زبیدی، سید محمد (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر.

حسینی عاملی، سید محمد جواد (۱۴۱۹ق). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرف.

حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی) (۱۴۲۰ق). تحریر الأحکام الشریعیة علی مذهب الإمامیه. قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.

حلی، محمد بن حسن (فخر المحققین) (۱۳۸۷ق). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: مؤسسه اسماعیلیان.

خمینی، سید روح الله (۱۴۲۶ق). الاجتهاد و التقليد. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن. بیروت: دار القلم.

سیوری، مقداد بن عبدالله (فاضل مقداد) (۱۴۰۴ق). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. قم: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی

سیوری، مقداد بن عبدالله (فاضل مقداد) (۱۳۶۱). نضد القواعد الفقهیه علی مذهب الإمامیه. قم: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی

مرعشی نجفی.

طباطبایی حائری، سید محمد بن علی (بی تا). کتاب المناهل. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

عاملی، حسن بن زین الدین (ابن شهید ثانی) (بی تا). معالم الدین و ملاذ المجتهدین. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه

مدرسین حوزه علمیه قم.

عاملی، محمد بن مکی (شهید اول) (بی تا). القواعد و الفوائد فی الفقه و الأصول و العربیه. قم: کتاب فروشی مفید.

عاملی، محمد بن مکی (شهید اول) (۱۴۱۹ق). ذکر الشیعة فی احکام الشریعة. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰ق). الفروق فی اللغة. بیروت: دار الأفق الجدیده.

قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن (میرزای قمی) (۱۴۳۰ق). القوانین المحکمة فی الأصول. قم: احیاء الکتب الإسلامیه.

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله. تهران: دار الکتب الإسلامیه.

مشکینی اردبیلی، علی (۱۴۱۶ق). اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها. قم: الهادی.

- مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۹۲ الف). *التعليقة الاستدلالية على العروة الوثقى*. قم: دار الحديث.
- مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۹۲ ب). *مصطلحات الفقه*. قم: دار الحديث.
- مصطفوی، سیدحسن (۱۳۸۵). *التحقيق في كلمات القرآن الكريم*. تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ ق). *انوار الفقاهه (كتاب البيع)*. قم: مدرسة الامام علی بن أبي طالب عليه السلام.
- موسوی سبزواری، سیدعبدالاعلی (بی تا). *تهذيب الأصول*. قم: مؤسسه المنار.
- میرداماد، محمدباقر بن محمد (بی تا). *السبع الشداد*. تهران: نشر سیدجمال الدین میردامادی.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ ق). *جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.